

تبرک جستن به قبور

تبرک جستن به قبور

از جمله اموری که وهابیت در آن با مسلمانان مخالف بوده تبرک جستن، بوسیدن و دست مالیدن به قبور است. آنها کسانی که این امور را انجام می دهند کافر و مشرک می پندارند. در این مقاله توضیحاتی پیرامون دیدگاه وهابیت در تبرک جستن به قبور و نقد دیدگاه آنان بیان خواهد شد.

دیدگاه وهابیت

ابن تیمیه و پیروانش، تبرک جستن، بوسیدن و دست مالیدن به قبور را حرام می دانند و مسلمانانی که این امور را انجام می دهند، کافر و مشرک می پندارند و به ایشان "گورستانی" یا "گورپرست" می گویند. به پندار وهابی ها، کار مسلمانان همچون کار مردم دوران جاهلیت با بت های خویش است.

نقدی بر دیدگاه وهابیت

در پاسخ به سخنان آنها، ابتدا موارد زیر را مطرح می کنیم.

1. امام مالک، پیشوای اهل سنت، به "منصور دوانیقی" می گوید: "احترام پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از وفاتش، همچون احترام آن حضرت در دوران حیاتش است." ما نیز بر این باوریم که مقام و احترام پیامبران با مرگشان از بین نمی رود، پس قبور آن بزرگواران نیز مقام و احترام دارد. با این توصیف، حتی اگر شرع مقدس جواز بوسیدن و تبرک جستن به قبور را به صراحت بیان نکرده باشد، باز، این عمل در شریعت پسندیده به نظر می آید، زیرا چنین عملی به نوعی تعظیم و گرامی داشت شعائر دینی به شمار می رود.

2. اگر تعظیم و تکریم، عبادت به حساب آید و حرام باشد یا بوسیدن و احترام به قبور، عبادت و شرک است، پس تعظیم کعبه و طواف خانه خدا نیز باید شرک محسوب شود. همچنین بسیاری از آداب و رسوم دیگر، مانند تعظیم و بوسیدن حجرالاسود، احترام به حجر اسماعیل و مقام ابراهیم، تعظیم مساجد، تعظیم و خضوع در برابر پدر و مادر، سجده فرشتگان در برابر آدم، سجده برادران و پدر و مادر یوسف در برابر او، تعظیم و احترام سربازان نسبت به فرماندهان خویش، احترام اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به آن حضرت و سرانجام تعظیم و کرنش وهابی ها نسبت به رؤسا و پیشوایان خویش را باید شرک بدانیم، درحالی که خود وهابی ها چنین باور و اعتقادی ندارند.

3. عمل و رفتار صحابه و صالحان، با آرا و عقاید وهابی ها هم خوانی ندارد، زیرا صحابه، قبور و مراقد را می بوسیدند، مس می کردند و به تربت آن تبرک می جستند که در اینجا به چند نمونه مهم و جالب، جهت اطلاع خوانندگان عزیز اشاره می کنیم:

الف) تبرک جستن حضرت زهرا(سلام الله علیها) به خاک پاک قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

امام علی(علیه السلام) می فرماید:

پس از آنکه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به خاک سپرده شد، زهرا کنار قبر وی ایستاد. مشتتی از خاک قبر برداشت و بر صورت گذاشت، آن گاه مویه کنان این دو بیت شعر را

سرود: اگر کسی قبر احمد را یک بار ببوید، دیگر چه نیازی است که تا آخر عمر عطرهاى گران قیمت را ببوید؟ مصابیحى بر من وارد شده است که اگر روز روشن این مصیبت ها را می دید، به شب تار تبدیل می گشت. [1]

(ب) تبرک جستن ابو ایوب انصاری به قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)
"داود بن ابی صالح" می گوید: روزی "مروان بن حکم" وارد مسجد النبى شد. دید که مردی بر قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) صورت گذاشته، مروان گردنش را گرفت و او را عقب کشاند. به او گفت: آیا می دانی چه کار می کنی؟! آن مرد به مروان رو کرد و معلوم شد که ابوایوب انصاری است. ابو ایوب گفت: "آری می دانم. من که به کنار تخته سنگی نیامده ام. من به محضر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده ام". آن گاه خطاب به مروان افزود: از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: "زمانی که پیشوایان شایسته، دین را رهبری می کنند، برای دین گریه نکنید، وقتی برای دین گریه و زاری کنید که پیشوایی دین به دست ناهلان افتد". [2]

در همین جا باید اضافه کنم که "حاکم نیشابوری" و "ذهبی"، این حدیث را صحیح می دانند. سبکی هم در همین باره می گوید: "اگر سند این حدیث درست باشد، دست کشیدن به دیوار قبر کراهت ندارد". [3]

"علامه امینی" نیز می نویسد: "از این حدیث به دست می آید که امویان، ممانعت از توسل به قبور مطهر را بدعت گذاشتند". [4]

(ج) تبرک جستن بلال به قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)
بلال، پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دید. آن حضرت به او فرمود: "بلال! این همه بی مهری برای چیست؟ آیا وقت آن نرسیده که به زیارت من بیایی؟" بلال غمگین و محزون از خواب بیدار شد و رخت سفر بربست و آهنگ مدینه کرد. وقتی بر سر قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) رفت، گریان و مویه کنان خود را بر قبر می مالید. [5]

(د) تبرک جستن "ابن عمر"
همچنین گفته اند که ابن عمر، دست راستش را بر قبر شریف پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) می گذاشت و بلال گونه هایش را. [6]

(ه) تبرک جستن "ابن منکدر"
ابن منکدر از تابعان بود. او با یاران خود نشسته بود که ناگهان زبانش بند آمد. در همان حال بلند شد و گونه هایش را بر قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) گذاشت و بعد برگشت. همراهانش، او را بر این کار سرزنش کردند، اما او جواب داد: هرگاه مشکلی برایم پیش بیاید از قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شفا می طلبم. [7]

ذهبی سخن ابن منکدر را این گونه روایت می کند: "از قبر آن حضرت کمک می طلبم". [8]

آرا و فتوای فقیهان اهل سنت

در این بخش به پاره ای از فتوای فقهای اهل سنت اشاره می کنیم.

1. فتوای احمد بن حنبل؛ "ابن جماعه شافعی" می گوید:

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: از پدرم پرسیدم، نظر شما درباره کسی که منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را لمس کرده و آن را ببوسد و به آن تبرک جوید، چیست و یا اینکه به نیت ثواب، با قبر آن حضرت چنین کند؟ ایشان گفت: اشکالی ندارد. [9]

2. از امام احمد بن حنبل پرسیدند: بوسیدن قبر و منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) چه حکمی دارد؟ او پاسخ داد: اشکالی ندارد. وقتی فتوای احمد بن حنبل را به ابن تیمیه نشان دادند، او شگفت زده شد و گفت: "من از فتوای احمد در شگفتم؛ من او را عالمی برجسته می

- دائم؛ آیا این واقعاً فتوای اوست؟! [10]
- در واقع ما هم از برخورد و موضع ابن تیمیه درشگفتیم که چرا وی، امام احمد بن حنبل را به کفر، شرک و بدعت متهم نکرد.
3. "رملی شافعی" نیز می گوید: "بوسیدن و دست کشیدن به قبر پیامبران، اولیای الهی و عالمان، به قصد تبرک، اشکالی ندارد". [11]
4. همچنین او می گوید: "بوسیدن و دست کشیدن به صندوق روی قبر و نیز بوسیدن سر در زیارت گاه ها کراهت دارد، ولی اگر به قصد تبرک باشد، کراهت ندارد". او می افزاید که فتوای پدرش نیز همین است و در ادامه می گوید: "فقهها به صراحت گفته اند که اگر کسی قادر نباشد، حجرالاسود را لمس کند، می تواند با عصا به طرف آن اشاره کند و سپس عصا را ببوسد". [12]
5. "محب الدین طبری شافعی" نیز این گونه فتوا داده است: "بوسیدن و دست کشیدن به قبر جایز است و علما و صالحان نیز این گونه عمل می کردند". [13]
6. فتوای "شهاب الدین خفاجی حنفی"؛ او در شرح کتاب "شف" در توضیح این عبارت که "دست کشیدن، بوسیدن و چسبیدن به قبر کراهت دارد" می نویسد: فقهها درباره این فتوا اجماع نظر ندارند، به همین دلیل، امام احمد بن حنبل و طبری می گویند که بوسیدن و چسبیدن به قبر اشکالی ندارد. [14]
7. فتوای "ابن ابی صیف یمانی"، یکی دیگر از علمای شافعی مکه را این گونه نقل کرده اند: "بوسیدن قرآن، کتاب حدیث و قبور صالحان جایز است". [15]
8. فتوای "زرقانی مالکی" نیز عبارت است از: "بوسیدن قبر شریف کراهت دارد، ولی اگر به قصد تبرک باشد، کراهت ندارد". [16]
9. "عزامی شافعی" درباره کلام ابن تیمیه که می گوید: "کسی که قبور صالحان را طواف یا لمس کند، بزرگ ترین گناه را مرتکب شده است"، می نویسد:
- او سخن نامعلومی به زبان آورده، زیرا یک بار می گوید: کسی که این عمل را انجام داده، بزرگ ترین گناه را مرتکب شده، ولی در جای دیگر درباره این گونه مسائل می گوید که چنین کسی مشرک شده است. در حالی که برخی از علما و فقههای برجسته، قرن ها پیش از تولد ابن تیمیه، احکام این گونه مسائل را بیان و روشن ساخته اند.
- از سوی دیگر سخنان این شخص با گفتار علما سازگاری ندارد. گاهی ادعا می کند که علما درباره فلان مسئله اجماع کرده اند، حال آنکه اجماع علما خلاف آن است. اگر کسی در سخنان دانشمندان پیش و پس از او و نیز در سخنان اشخاص منصف و خوش فهم دقت نظر کند، درستی سخن ما را درمی یابد؛ مثلاً عموم مسلمانان، قبر را طواف و لمس می کنند، ولی موضع علما در این باره سه گونه است: گروه اول، همواره آن را جایز می دانند. گروه دیگر همواره آن را ممنوع کرده اند، ولی به نحو کراهت شدید که به مرز تحریم نمی رسد. گروهی نیز موضعی میانه پیش گرفته اند و گفته اند اگر کسی شوق وافر به زیارت میت داشته باشد، عمل او کراهتی ندارد، ولی اگر چنین شوقی ندارد، ادب اقتضا می کند که قبر را طواف و لمس نکند.
- اگر در اموری که ابن تیمیه به واسطه آن، به مسلمانان نسبت کفر داده است، نظری دقیق بیفکنید، می بینید که سخنان او به دو مقدمه اساسی برمی گردد که یکی مقدمه ای درست است، ولی دیگری غلط و نارواست.
- مقدمه درست یا (کبری) عبارت است از اینکه هر عبادتی برای غیر خدا، عبادتی شرک آلود است. اما مقدمه صغری چنین است: خواندن و صدا زدن مرده یا غایب و نیز طواف یا دست مالیدن به قبر و یا نذر یا سر بریدن حیوانی برای مرده، عبادت غیر خداست، که این سخنی

نادرست و نارواست. [17]

10. ابن حجر می گوید: "برخی از فقها به دلیل جواز بوسیدن حجرالاسود، این گونه فتوا داده اند که بوسیدن افراد و اشیای شایسته تعظیم و تکریم، جایز است". [18]

11. شیخ "ابراهیم باجوری شافعی" نیز چنین فتوا داده است: "بوسیدن و دست مالیدن به قبر کراهت دارد، مگر اینکه به قصد تبرک باشد، که در این صورت مکروه نیست". [19]

12. شیخ "عداوی حمزوی مالکی" نیز می گوید:
بدون شک، قبر شریف پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را فقط به قصد تبرک می بوسند. بنابراین جواز آن نسبت به بوسیدن قبر دیگر اولیای الهی - آن هم به قصد تبرک - سزاوارتر به نظر می رسد. [20]

روایتی در بوسیدن قبر کتاب "کشف الارتیاب" به نقل از "کفایة الشعبی"، "فتاوی الغرائب"، "مطالب المؤمنین" و "خزانة الروایة" این روایت را آورده است:

مردی به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من قسم خورده ام که آستان بهشت و پیشانی حورالعین را بیوسم. آن حضرت به وی دستور داد که پای مادر و پیشانی پدرت را بوسه زن. آن مرد پرسید: اگر پدر و مادرم زنده نباشند؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: قبر آنان را بیوس. پرسید: اگر ندانم قبر آنها کجاست؟ فرمود: دو خط بکش، یکی به نیت قبر مادر و دیگری به نیت قبر پدر، و آن دو خط را بیوس و قسمی را که خورده ای نشکن. [21]

تبرک به منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) سیره مسلمانان از گذشته تاکنون، این گونه بوده است که به منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نمازگاه و قسم گاه آن حضرت، و نیز هر آنچه را که وی مس کرده، تبرک می جویند. همچنین مسلمانان به تربت مدینه، به ویژه تربت قبر حمزه سیدالشهداء تبرک می جسته اند. در اینجا به چند نمونه از این سیره اشاره می کنیم:
منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد مسلمانان احترام و جایگاه ارزشمندی دارد، به گونه ای که برخی از فقها برای حفظ حرمت منبر از قسم خوردن در کنار آن، خودداری می کردند. مسلمانان، همواره به منبر آن حضرت تبرک می جستند و می کوشیدند تا حرمت آن حفظ شود. به چند نمونه توجه کنید:

1. "مروان"، حکم کرد تا "زید بن ثابت" در کنار منبر پیامبر قسم بخورد، ولی او برای حفظ حرمت منبر، از سوگند خوردن در کنار منبر سر باز زد. [22]

2. "عاقولی" در توصیف منبر رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید:
با گذشت زمان، منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) خراب شد. یکی از خلفای عباسی آن را بازسازی کرد و از چوب های باقی مانده منبر، به قصد تبرک برای خودش شانه درست کرد، همان گونه که صحابه به لمس کردن منبر اهتمام می ورزیدند.

3. منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در جای همیشگی خود قرار داشت تا اینکه روزی آتش گرفت و قسمت هایی از آن سوخت. آتش گرفتن منبر آن حضرت، برای مردم مدینه بسیار سخت و ناگوار بود، زیرا دو برآمدگی دسته های منبر؛ یعنی جایی که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) همیشه دستان مبارک خود را بر آن می گذاشتند و نیز جای پای شریف آن حضرت سوخت و از بین رفت و دیگر مردم نمی توانستند به این قسمت های منبر دست بکشند و به آن تبرک جویند. [23]

4. "یزید بن عبدالله بن قسیط" [24] می گوید:

منبر پیامبر در نزدیکی قبر آن حضرت قرار داشت. وقتی که مسجد خلوت شد، عده ای از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با دست راست، برآمدگی دسته منبر را گرفته، رو به قبله ایستادند و دعا کردند. [25]

5. شیخ "احمد بن حمید"، از دانشمندان قرن دهم، می گوید: "مردم به چوب های منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تبرک می جستند". [26]

6. "سمهودی" نیز درباره منبر آن حضرت می گوید:

روی منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، منبری همچون غلاف گذاشتند، بر منبر رویین که در کنار روضه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، طاقی قرار دادند. مردم دست به داخل آن طاق می کردند و از آنجا بر منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دست می کشیدند و به آن تبرک می جستند. [27]

فتوای فقها در تبرک جویی

1. امام مالک و استاد وی "یحیی بن سعید انصاری"، "ابن مسیب" و ابن عمر فتوا داده اند که دست کشیدن به برآمدگی دسته منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جایز است. [28]

2. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

وقتی که دعا نزد قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تمام کردی، به کنار منبر آن حضرت برو، بر آن دست بکش و دو برآمدگی دسته منبر را که پایین دسته آن است بگیر و چشمان و صورتت را به آن بمال که این کار، شفای چشم است. [29]

3. "اسحاق بن ابراهیم" می گوید:

شایسته است که حاجی به مدینه برود و در مسجدالنبی نماز گزارد و روضه آن حضرت را نظاره کند، سپس بر منبر و قبر آن حضرت و محل نشستن ایشان و جاهایی که وی دست کشیده و یا قدم های مبارکش را گذاشته و نیز به ستونی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن تکیه می داده و جبرئیل بر او نازل می شده، تبرک جوید.

همچنین به کسانی از صحابه، تابعان و یا پیشوایان مسلمانان که اینها را مرمت کرده اند، نیز تبرک جوید. [30]

تبرک به خاک قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

مسلمانان همواره به خاک قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، خاک قبر حمزه و خاک مدینه تبرک می جستند. در روایت است که خاک مدینه برای هر دردی مانند جذام و سردرد شفاست. فقها نیز تبرک جستن به آنها را جایز می دانند و حتی گفته اند که تبرک جویی به این موارد، نیکو و پسندیده است. اکنون برخی از این فتواها را ملاحظه نمایید:

1. سمهودی می گوید: "صحابه و حتی غیر صحابه از خاک قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برمی داشتند. عایشه دستور داد تا منفذی را که از آن خاک برمی داشتند، بستند". [31]

برخی نیز گفته اند: "عایشه دستور داد تا آن منفذ را ببندند، زیرا عمل اصحاب موجب می شد تا خاک قبر تمام شده، قبر خراب گردد". [32]

2. همچنین سمهودی درباره تبرک جویی مسلمانان به خاک مدینه می گوید: "آنها از خاک قبر "صعیب" [33] برای درمان تب استفاده می کردند". وی به نقل از "زرکشی" می افزاید:

بردن خاک مدینه به جای دیگر - به دلیل حفظ حرمت آن و وجود حرم رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در آنجا - جایز نیست، ولی بردن تربت قبر حمزه از این حکم استثنا شده است، زیرا همگان اتفاق نظر دارند که بردن تربت قبر حمزه برای درمان اشکالی ندارد. [34]

3. "صنهاجی" نیز می گوید:

از "احمد بن یکوت" پرسیدم که مردم از خاک قبور برای تبرک برمی داشتند. آیا این عمل آنها جایز

است یا ممنوع؟ او گفت: جایز است. همچنین مردم، همیشه به قبور علما، شهیدان و صالحان تبرک می جستند و از زمان قدیم تا به حال، از تربت قبر حمزه سیدالشهداء برمی دارند. [35]
4. "ابن فرحون" می گوید: "امروزه، مردم از خاک نزدیک قبر حضرت حمزه برمی دارند و از آن مهره هایی شبیه تسبیح درست می کنند".

ابن فرحون از این کار مردم نتیجه می گیرد که بردن خاک مدینه جایز است و اشکالی ندارد. [36]
خاک مدینه شفا بخش بیماری ها
درباره شفابخشی خاک مدینه، روایت های فراوانی وارد شده که در اینجا به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

1. سمهودی می نویسد: "در کتاب "ابن نجار" و در کتاب "الوفاء" ابن جوزی روایت است که غبار مدینه، شفا بخش بیماری جذام است".

2. ابن اثیر، در کتاب "جامع الاصول" به نقل از "سعد" درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) حکایتی را بدین ترتیب بیان می کند:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از جنگ تبوک باز می گشت، گروهی از مؤمنان به پیشواز آن حضرت شتافتند که در نتیجه گرد و غبار زیادی برخاست. برخی از همراهان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بینی خود را پوشاندند، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پوشش صورت خویش را برداشت و فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، غبار مدینه، شفابخش همه بیماری هاست.

3. ابوسلمه می گوید: شنیده ام که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند: "غبار مدینه جذام را از بین می برد".

4. سمهودی می افزاید:

من خود شاهد بودم که شخصی جذام گرفت و درد و رنج زیادی داشت. او برای شفا بخش خویش به منطقه ای به نام "توده خاک سفید" رفت. این منطقه، در راه قبا در دره بطحان قرار دارد. او در آنجا خود را خاک مالی کرد و مقداری از آن خاک نیز همراه خود برداشت. این کار واقعاً برایش سودمند بود.

5. ابن زباله، "یحیی بن حسن بن جعفر علوی" و ابن نجار می گویند:

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد قبیله بلحارث رفت و متوجه شد که آنان به تنگی نفس و شوریگی عقل دچار شده اند. آن حضرت پرسید: چرا به این بیماری مبتلا شده اید؟ گفتند: یا رسول الله! تب کرده ایم! فرمود: چرا از خاک صعیب استفاده نمی کنید؟ پرسیدند: چگونه؟ فرمود: مقداری از خاک آن را در آب بریزید، سپس یکی از شما کمی آب دهان در آن ریخته و بگوید: به نام خدا؛ خاک سرزمینی ما با آب دهان برخی از مردم ما، به اذن خداوند، شفابخش بیمارانمان است. آنان به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) عمل کردند و بیماری تب از میان آنان رخت بریست. ابن نجار به نقل از ابوالقاسم بن یحیی علوی، در ادامه این حدیث می گوید:

صعیب، دره ای در "بطحان"، پایین تر از "ماجشونیه" است. در آن گودالی قرار دارد که مردم از خاک آن برمی دارند و امروزه، از خاک آن برای درمان وبا استفاده می کنند. من خودم، این گودال را دیده ام. مردم از خاک آن برمی دارند و می گویند، به تجربه، آن را مفید و سودمند دیده اند. خود من نیز از این خاک برداشته ام.

سمهودی می افزاید: "این گودال همچنان موجود و مشهور است و مردم از خاک آن برمی دارند و برای درمان بیماری ها می برند. من، نیز از این خاک برای برخی دوستانم فرستاده ام".

درباره سخنان زرکشی که در گذشته نقل کردیم - مبنی بر اینکه بردن خاک حرم ممنوع می

باشد - بردن تربت قبر حمزه استثنا شده است، زیرا مسلمانان از گذشته تا کنون، اتفاق نظر دارند که بردن آن برای درمان سردرد اشکالی ندارد. گرچه سمهودی در تعلیق بر آن می افزاید: "چرا خاک صعیب را استثنا نکرده است؟" [37]

تبرک به طلا و سکه

1. جابر بن عبدالله می گوید:

همراه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بودم، شترم مریض شد و از قافله عقب ماندم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برگشت و از من پرسید: چه شده است؟ گفتم: شترم مریض است. آن حضرت، دم شتر را گرفت و آن را راند. جابر می گوید: من، خودم، نیز چنین کردم و همیشه جزء نفرات اول قافله بودم. وقتی که به مدینه نزدیک شدیم، پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید، شترت چطور است؟ گفتم: هنوز مریض است. فرمود: آن را به من بفروش. عرض کردم: نه، شتر مال شما، آن را به شما می بخشم. فرمود: نه، آن را به چهل درهم می خرم. تا مدینه سوار آن شو، به مدینه که رسیدیم، آن را به من بده.

جابر می افزاید: به مدینه که رسیدیم، نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رفتم. آن حضرت به بلال فرمود: چهل درهم به من دهد و دستور داد تا یک قیراط نیز بر آن بیفزاید. من با خودم گفتم: تا آخر عمر، این یک قیراط اضافی را که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به من داده، از خودم جدا نخواهم کرد. پس آن را در کیسه ای گذاشتم و همیشه همراهم بود تا اینکه در واقعه "حره"، سپاه شام به مدینه حمله کرد و آن را به زور از من گرفتند. [38]

آری، جابر بن عبدالله، صحابی بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، در زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، به آن یک قیراط تبرک می جوید و آن را حفظ می کند و می کوشد تا آخر عمر از آن مواظبت کرده، آن را نگه دارد.

2. در جنگ خیبر، گروهی از زنان، همراه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بودند و آن حضرت نیز، سهمی از غنایم را به آنان داد. یکی از آنان می گوید: من به نمایندگی از زنان، خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رفتم و عرض کردم: ما زنان نیز می خواهیم همراه شما بیاییم و به اندازه توانمان به مسلمانان یاری رسانیم. آن حضرت فرمود: به یمن و برکت پروردگار. او می افزاید: همراه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رفتیم. مسلمانان خیبر را فتح کردند و سهمی از غنایم نیز به ما رسید. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) گردن بندی را به گردنم آویخت. سوگند به خدا که هیچ گاه آن را از خودم جدا نمی کنم، و وصیت کرده ام تا آن را با من دفن کنند. [39]

می بینیم که این بانوی صحابی به گردن بندی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آن دست زده، تبرک می جوید و به آن افتخار می کند، و حتی وصیت می کند آن را همراه وی در قبرش بگذارند. از این گذشته، هیچ کس هم به او خرده نمی گیرد و او را به بدعت، کفر و شرک متهم نمی کند.

تبرک به آثار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

1. انس بن مالک می گوید:

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را دیدم در حالی که سلمانی، موهای آن حضرت را می تراشید. اصحاب دور آن حضرت را گرفته بودند و هر تار موی آن حضرت در دست یکی بود. آنها نمی گذاشتند حتی یک تار موی آن بزرگوار به زمین بیفتد. [40]

2. "محمد بن سیرین" به "عبید" می گوید:

از طرف انس یک تار موی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به دست ما رسیده است. عبید هم به او می گوید: اگر یک تار موی آن حضرت نزد من بود، آن را از تمام دنیا بیشتر

دوست می داشتم. [41]

3. "کبشه" هم می گوید: "رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد ما آمد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده، آب نوشید. من برخاستم و دهانه مشک را بردم". [42]
"ابن ماجه" در این باره می افزاید: "شایسته است به جایی که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دهان مبارکش را گذاشته، تبرک جویند". [43] "ترمذی" هم این حدیث را صحیح می داند. [44]

4. "سهل بن سعد" برای اطرافیانش تعریف می کرد که روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و اصحابش در "سقیفه بنی ساعده" نشسته بودند. آن حضرت از سهل آب خواست. او نیز کاسه ای پر از آب برای ایشان آورد. راوی می گوید: سهل، آن کاسه را به ما نشان داد و ما نیز از آن آب خوردیم. سهل می افزاید: "عمر بن عبدالعزیز" از من خواست تا کاسه را به او ببخشم، من نیز کاسه را به وی بخشیدم.

بخاری نیز درباره این کاسه می گوید: "من این کاسه را در بصره دیده ام و از آن آب خورده ام. این کاسه را از وارثان "تضر بن آنس" به هشتصد هزار درهم خریدند". [45]

5. تبرک "فاکهانی" به پای افزار منسوب به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)؛ "جمال الدین عبدالله بن محمد انصاری" به همراه استادش "تاج الدین فاکهانی" به قصد زیارت پای افزار رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در "دارالحدیث اشرفیه" راهی "دمشق" شدند. جمال الدین می گوید:

وقتی به آنجا رسیدیم و استادم پای افزار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را دید، سر خویش را برهنه کرد و آن را می بوسید و به صورتش می مالید، و اشک ریزان این شعر را می خواند: اگر از مجنون می پرسیدند: رسیدن به لیلی را می خواهی یا تمام دنیا را، مجنون پاسخ می گفت: پای افزارهای لیلی برایم محبوب تر و شفای دردهایم است. [46]

6. نافع می گوید:

"اگر کارهای ابن عمر را نظاره می کردی که چگونه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دنباله روی می کند، با خود می گفتی که او شوریده عقل است". [47]
نافع می افزاید:

ابن عمر، همواره به دنبال تبرک جویی به همه آثار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بود. هر جا که آن حضرت نماز خوانده بود، وی نیز در همان جا نماز می خواند. ابن عمر، حتی از درختی که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) زیر آن می نشست مراقبت می کرد، و پای درخت آب می ریخت تا خشک نشود. [48]

مالک هم درباره ابن عمر می گوید: "وی همیشه در پی تبرک جستن به آثار و حالات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بود و آن قدر به آن اهتمام می ورزید که به عقلش بیمناک شدند". [49] همچنین درباره وی گفته اند که او به محل نشستن پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بر منبر، تبرک می جست. [50]

"ابراهیم بن عبدالرحمان" در این باره می گوید: "ابن عمر دستانش را بر محل نشستن پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) روی منبر می گذاشت و بعد آنها را به صورتش می کشید". [51]

7. سیره "محمد بن منکدر"؛ گفته اند که او به حیاط مسجدالنبی می آمد و در مکانی خاص دراز می کشید و بدنش را به آنجا می مالید. علت را از او پرسیدند. پاسخ داد: من دیدم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در همین مکان بود. [52]

8. سیره مأمون؛ مأمون به "یحیی بن اکثم" گفت:

هرگاه مردی نزد من بیاید و قطعه ای چوب یا تکه ای تخته همراه داشته باشد که حدود یک درهم یا مانند آن ارزش داشته باشد و به من بگوید که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دستش را روی آن گذاشته یا آن را لمس کرده است، اگرچه به نظرم آدم مطمئنی نباشد و دلیلی هم بر راست گویی او وجود نداشته باشد، با این حال، به دلیل شدت علاقه به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، آن را حدود هزار دینار می خرم؛ من آن را روی چشم و صورتم می گذارم و همیشه به آن نظاره می کنم و به آن تبرک می جویم. به هنگام بیماری خودم و اطرافیانم از آن شفا می طلبم و مانند جانم از آن مراقبت می کنم. من به خوبی می دانم که آن یک تکه چوب بیشتر نیست و فضیلتی ندارد، ولی چون به من گفته اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دستش را روی آن می گذاشته، آن را دوست دارم. [53]

بنا به گفته ابن کثیر، یحیی بن اکثم از پیشوایان و دانشمندان اهل سنت به شمار می رود. [54]

همچنین به نوشته ذهبی، وی قاضی القضاة، فقیه، علامه و از ائمه اجتهاد است. درباره مأمون [55] هم گفته اند که وی مشوق عدل، نیکوسیرت، خوش بینش، دانا و از بزرگان علما بود. او به اشیای منسوب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تبرک می جست و آن را مشروع و جایز می دانست. وی این عمل را برای یحیی تعریف می کند و یحیی نیز او را منع نکرده بلکه عمل او را تأیید می کند.

تبرک به یک قطعه سنگ از خانه فاطمه (سلام الله علیها)

فاطمه، دختر امام حسین (علیه السلام) همراه همسر و فرزندان در خانه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) سکونت داشت، اما آنان را از آنجا بیرون، و خانه را خراب کردند. موقع تخریب خانه، حسن بن حسن، شوهر فاطمه، نشانه سنگی را به فرزند بزرگش، جعفر داد و او را روانه آنجا کرد و گفت: برو و بین که آیا آن سنگ را در ساختن خانه خود به کار می برند یا نه؟ جعفر به آنجا رفت و مراقب بود. وقتی که آن سنگ را درآوردند، به پدرش خبر داد. او به شکرانه پیدا شدن سنگ به سجده افتاد و سپس گفت: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به خانه فاطمه (سلام الله علیها) می رفت، روی این سنگ نماز می خواند.

راوی می گوید: من الآن شک دارم، شاید هم او گفته باشد که فاطمه (سلام الله علیها) روی آن نماز می خواند. امام رضا (علیه السلام) نیز می فرماید: "حسن و حسین (علیهم السلام) روی همین سنگ به دنیا آمدند".

راوی می افزاید:

حسین بن عبدالله بن عبدالله که بهترین شخص در میان ماست، هرگاه جایی از بدنش ناراحتی پیدا می کرد و درد می گرفت، سنگ ریزه ها را از روی این سنگ کنار می زد و بدنش را به آن می سایید. [56]

در اینجا باید اضافه کنم که این سنگ، از آن روی حرمت و احترام پیدا کرد که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را روی آن به دنیا آورد، یا خودش یا پدر بزرگوارش بر آن نماز خوانده اند. وقتی که این سنگ چنین حرمتی پیدا کرده آیا تربت قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حرمت ندارد؟ و آیا شایسته نیست در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، حاجات خود را از خداوند بخواهیم؟

تبرک به سنگی از مروه

در روایت است که علی (علیه السلام) به "رَزین" نامه ای نوشت و از او خواست، قطعه ای از سنگ مروه را برایش بفرستد تا آن را نمازگاه خود قرار دهد و روی آن سجده کند. [57]

تبرک جوئی به برخی قبور و جنازه ها

1. شخصی، مقداری از خاک قبر "سَعْد بن مَعَاذ" را برداشت و با خود برد، بعد که به آن نگاه کرد،

- دید بوی مشک می دهد. [58]
2. "عبدالله حدانی"، سال 183ه.ق در روز ترویبه کشته شد. خاک قبرش مانند مشک بود و مردم از آن خاک برمی داشتند و به لباسشان می مالیدند. [59]
3. ابن جوزی، درباره قبر "معروف کرخی" می گوید: "قبر وی در بغداد آشکار است و مردم به آن تبرک می جویند." "ابراهیم حربی" نیز درباره قبر وی می نویسد: "قبر معروف، پادزهری تجربه شده است." [60]
4. امام احمد حنبل، پیشوای اهل سنت به سال 241ه.ق درگذشت. قبر وی آشکار و پیداست و مردم به زیارت قبرش می روند و به آن تبرک می جویند. [61]
5. "خضر بن نصر اربلی"، فقیه شافعی به سال 567ه.ق از دنیا رفت. "ابن خلکان" درباره قبر او می گوید: "مردم به زیارت قبر وی می روند، من، خودم بارها به زیارت قبر او رفته ام و می دیدم که مردم بر سر قبرش سوگواری می کنند و به آن تبرک می جویند." [62]
- بنابراین با نگاه به سیره صحابه، تابعان و راویان حدیث درمی یابیم که ایشان به آثار رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) تبرک می جستند. آنها حتی به یک تار موی آن حضرت، یا به دهانه مشکی که وی از آن آب نوشیده بود، یا به پای افزار آن حضرت، و یا به جای پای شتر او، و یا به تخته یا چوب متعلق به آن حضرت و سرانجام به تربت قبر آن بزرگوار، تبرک می جستند. در حالی که ایشان افراد معمولی نبودند. بلکه برخی از آنها صحابه، و برخی دیگر از تابعان بودند. همچنین بعضی از آنها راویان حدیث، صاحبان صحاح ششگانه، صاحبان سنن و یا از اساتید و فقها بودند.
- با این همه شواهد، چرا ابن تیمیه و پیروانش، تبرک جویی به قبور، به ویژه قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را کفر می دانند؟ آیا او به پیامدهای سخنانش پای بند است و صحابه، تابعان، صاحبان صحاح و فقهای پیشین را کافر می دانند؟!
6. "نورالدین محمود زنگی" به سال 569ه.ق درگذشت. ابن کثیر درباره او می نویسد: "قبر وی در دمشق، زیارتگاه مردم است. دریاچه هایی به دور قبرش گذاشته و آن را بسیار خوشبو می کنند و هر رهگذری به قبر وی تبرک می جوید." [63]
7. در تشییع جنازه ابن تیمیه، جمعیت انبوهی شرکت کردند و راه بندان شد. با این حال، مردم از راه دور می آمدند و بر تعداد جمعیت افزوده می شد. مردم دستارها و عمامه های خویش را برای تبرک بر روی جنازه وی می انداختند تا اینکه از شدت ازدحام و علاقه مردم به او، تابوتش شکست. آنان آب غسل جنازه اش را برای تبرک می خوردند. سدر اضافی غسل دادنش را خریدند و میان خود تقسیم کردند. ریسمانی را آغشته به جیوه روی جسدش برای دفع شپش گذاشته بودند که این ریسمان را به یکصد و پنجاه درهم خریدند. [64]
- خلاصه ای از چگونگی تشییع جنازه ابن تیمیه و تبرک جویی پیروانش به جنازه او، از منظر شما گذشت. حال این پرسش مهم پیش می آید که با توجه به اینکه ابن تیمیه، تبرک جویی را شرک و بدعت می دانست، آیا پیروانش نیز مشرک و بدعت پیشه بودند؟ آیا هیچ مسلمانی در تشییع جنازه او حضور نداشت و مشرکان، جنازه اش را تشییع کردند؟
- اما به نظر می آید که تبرک و دست کشیدن به جنازه و تابوت، کاری عقلایی و رایج در میان مسلمانان بوده و این دادن فتوا به حرمت آن است که نظری برخلاف عقل و شرع به حساب می آید.
8. سبکی درباره وفات و خاکسپاری بخاری می نویسد:
- مردم از خاک قبر او برمی داشتند تا اینکه خود قبر نمایان شد. چون امکان محافظت از قبر وجود نداشت، به ناچار، روی قبر وی، چوبی مشبک قرار دادیم تا کسی به قبر دسترسی پیدا

نکند. [65]

آیا در سال 256 ه. ق که مردم سمرقند، به خاک بخاری، تبرک می جستند کافر و مشرک بودند؟ آیا کافران، جنازه او را تشییع کردند و به خاک سپردند؟ روا داشتن چنین تهمت‌هایی به مسلمانان، گستاخی زیادی می طلبد! اما چه حیف که سخنان پرهیزگاران و گفتار عقیفانه از میان این جماعت رخت بر بسته است!! گرچه چنین پندارهایی از ساحت مقدس اسلام و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به دور است. به هر حال، بیش از این نیاز نیست تا شواهد و دلایل تاریخی بیاوریم که از زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تاکنون، تبرک جستن به قبور و آثار مسلمانان در جامعه اسلامی، امری رایج و متعارف بوده و هیچ فقیهی نیز آن را حرام نمی دانسته است، بلکه فقها تصریح کرده اند که چنین عملی جایز و پسندیده و حتی مستحب است.

- [1] . ارشاد الساری، ج 3، ص 352؛ الاتحاف شبراوی، ص 90؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 1404؛ مشارق الانوار، ص 63؛ الفتاوی الفقهیة ابن حجر، ج 2، ص 18؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج 2، ص 340؛ کشف الارتیاب، ص 347؛ المواهب اللدنیة، ج 3، ص 400.
- [2] . مستدرک حاکم، ج 4، ص 560، ح 8571؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 1404.
- [3] . رک: وفاء الوفاء، ج 4، ص 1404؛ کشف الارتیاب، ص 347.
- [4] . الغدیر، ج 5، ص 151.
- [5] . سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 358؛ اسد الغابه، ج 1، ص 208؛ شفاء السقام، ص 39.
- [6] . کشف الارتیاب، ص 436؛ شرح الشفاء، ج 2، ص 199؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 1405.
- [7] . وفاء الوفاء، ج 2، ص 444؛ رک: الغدیر، ج 5، ص 151.
- [8] . سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 213؛ قابل توجه و تأسف اینکه مصححان و شارحان کتاب سیر اعلام النبلاء به تأثیر از اندیشه های وهابیت، وقتی که به این دسته از روایات می رسند، بدون دقت کافی به بهانه ضعف سند و یا نا هم خوانی با پندارهای خود، این حدیث را رد می کنند. گویا عقیده واقعی اسلام، همان آرا و اندیشه های وهابیت است.
- [9] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1414.
- [10] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1414.
- [11] . این سخن را شبراملی به نقل از شیخ ابو ضیا (متوفای 1087) در حاشیه کتاب المواهب اللدینیة و نیز کنز المطالب اثر حمزاوی (در صفحه 219) نقل کرده اند.
- [12] . همان.
- [13] . أسنی المطالب، ج 1، ص 331؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 1407.
- [14] . شرح الشفاء، ج 3، ص 171؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 1404؛ الغدیر، ج 5، ص 134.
- [15] . الغدیر، ج 5، ص 153.
- [16] . شرح المواهب، ج 8، ص 315.
- [17] . فرقان القرآن، ص 133.
- [18] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1405.
- [19] . شرح الفقه الشافعی، ج 1، ص 276؛ الغدیر، ج 5، ص 154.
- [20] . کنزالمطالب، ص 20؛ الغدیر، ج 5، ص 154؛ مشارق الانوار، ج 1، ص 140.
- [21] . کشف الارتیاب، ص 350.
- [22] . صحیح بخاری، ج 3، ص 243.
- [23] . الآثار النبویة، ص 31.

- [24] . درباره او گفته اند: او امام، فقیه و ثقه بود. صحاح شش گانه از او روایت نقل کرده اند و مردم از امانت داری و فقاقت او بهره می جستند. او به سال 122ه. ق درگذشت. (سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 266).
- [25] . الطبقات الكبرى، ج 1، ص 13؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 1401.
- [26] . عمدة الاخیار، ص 135.
- [27] . الصارم المنکی، ص 132؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 1403؛ سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 468.
- [28] . همان.
- [29] . وسایل الشیعه، ج 10، ص 270.
- [30] . الصارم المنکی، ص 148.
- [31] . وفاء الوفاء، ج 1، ص 544.
- [32] . وفاء الوفاء، ج 1، ص 544.
- [33] . "صعیب" نام مکانی در مدینه است.
- [34] . وفاء الوفاء، ج 1، ص 569.
- [35] . همان، ص 116.
- [36] . همان.
- [37] . وفاء الوفاء، ج 1، ص 69.
- [38] . مسند احمد، ج 3، ص 314؛ سنن نسایی، ج 7، ص 298.
- [39] . السیرة الحلیة، ج 2، ص 770.
- [40] . جامع الاصول، ج 4، ص 102.
- [41] . همان.
- [42] . الجامع الصحیح، ترمذی، ج 4، ص 306، ج 1492.
- [43] . سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1132.
- [44] . الجامع الصحیح، ج 4، ص 306.
- [45] . فتح الباری، صص 101-103.
- [46] . الدیباچ المذهب، ص 187؛ الغدیر، ج 5، ص 155.
- [47] . سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 213؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 310.
- [48] . اسد الغابه، ج 3، ص 341.
- [49] . سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 213.
- [50] . سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 213.
- [51] . المغنی، ابن قدامه، ج 3، ص 559.
- [52] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1406؛ سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 359. ابن منکدر از صحابه نیست، بلکه از تابعان است، زیرا حدود سی و اندی سال پس از هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به دنیا آمد. بنابراین، منظور از دیدن، این است که او آن حضرت را در خواب دیده است.
- [53] . تاریخ بغداد، طیفور، ص 45.
- [54] . البدایة والنهایه، ج 10، ص 316. البته درباره او گفته اند که وی دنبال کارهای زشت نیز می رفت (ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج 12، ص 10).
- [55] . سیر اعلام النبلاء، ج 10، ص 279. البته برخی معتقدند که مشوق عدل بودن با نوشیدن شراب منافاتی ندارد و مأمون از این نمونه بود!! اگرچه در این موضوع، برخی به دفاع از وی پرداخته اند که البته چنین امری نیز عادت و شیوه نویسندگان سر سپرده آنان است.
- [56] . کشف الارتیاب، ص 353.

- [57] . وفاء الوفاء، ج 1، ص 115.
- [58] . الطبقات الكبرى، ج 3، ص 10؛ سير اعلام النبلاء، ج 1، ص 289. او آقای بزرگ بود. لقبش "ابو عمرو انصاری" است. می گویند، با مرگ او، عرش به لرزه درآمد. ر.ک: سير اعلام النبلاء، ج 1، ص 279.
- ما نیز معتقدیم که او صحابی بزرگواری است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خویی، ج 8، ص 91؛ تنقيح المقال، ج 2، ص 21؛ مستدرکات علم الرجال، ج 4، ص 43.
- [59] . حلیة الاولیاء، ج 2، ص 258؛ تهذیب التهذیب، ج 5، ص 310.
- [60] . صفة الصفوة، ج 2، ص 324.
- [61] . مختصر طبقات الحنابلة، ص 14.
- [62] . البداية والنهاية، ج 12، ص 353؛ الغدير، ج 5، ص 203.
- [63] . البداية والنهاية، ج 12، ص 353؛ ر.ک: الغدير، ج 5، ص 203. او فرمانروای سرزمین شام بود؛ دنیا نزد او به هیچ نمی ارزید و مردمان را به کار نیک فرمان می داد. او در سرزمین اروپا دست به جهاد زد و حدود پنجاه شهر را از دست کافران رهانید. (البداية والنهاية، ج 12، ص 306).
- [64] . البداية والنهاية، ج 14، ص 136؛ الكنى والالقب، ج 1، ص 237.
- [65] . طبقات الشافعية، ج 2، ص 233؛ سير اعلام النبلاء، ج 12، ص 467.